

بازخوانی مقاله «علوم زدایی از علم باری تعالی»- محمد بیابانی اسکویی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال سیزدهم، شماره ۴۹ «ویژه حضرت ابوطالب علیهم السلام»، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۸۲-۱۸۲

## بازخوانی مقاله «علوم زدایی از علم باری تعالی»

\* محمد بیابانی اسکویی

**چکیده:** این مقاله، پاسخی بر مقاله "علوم زدایی از علم باری تعالی" است که محمدرضا ارشادی‌نیا بر مقاله پیشین نگارنده در زمینه علم بلا معلوم نوشته است. نگارنده، توضیحاتی در مورد علم حصولی و رابطه علم با عالم و معلوم، همراه با دیدگاه شماری از فیلسوفان مانند سید محمد حسین طباطبائی، مرتضی مطهری آورده است.

**کلیدواژه‌ها:** ارشادی‌نیا، محمدرضا؛ علم حصولی؛ علم حضوری؛ رابطه علم با معلوم؛ طباطبائی، سید محمد حسین؛ مطهری، مرتضی.

---

\* پژوهشگر و مدرس حوزه علمیه قم.

با تقدیر و تشکر از مسئولان محترم مجله وزین سفینه به عرض می‌رساند: در شماره ۳۹ مجله، مقاله‌ای از این جانب با عنوان «نگاهی گذرا بر علم بلاعلموم در احادیث امام رضا<sup>ع</sup>» منتشر گردید. بعد از آن در شماره ۴۸ مقاله‌ای با عنوان «علوم زدایی از علم باری تعالی» به عنوان نقد بر مقاله اینجانب چاپ گردید. مخاطب با نگاهی گذرا بر این مقاله می‌بیند همه این مقاله پرسش‌هایی است که ناقد بزرگوار، از نویسنده طرح کرده تا مطالب آن را به چالش بکشد. در حقیقت ناقد به جای اینکه اشکالات محتوایی مقاله را به مخاطبان دانشور مجله عرضه کند، به طرح پرسش‌هایی پرداخته و به هیچکدام پاسخ صحیح نداده است تا با توجه به آن، عدم فهم صحیح نویسنده را نسبت به سخنان فلاسفه، به خوانندگان محترم عرض داشته و به واسطه آن بر ارتقاء دانش مخاطبان و سطح علمی مجله بیافراید.

بنده به عنوان یک نویسنده از چاپ این مقاله در این مجله شگفت‌زده شدم. به راستی، چگونه مقاله‌ای که هدف اصلی آن پرسش‌هایی از نویسنده است و هیچ ربطی به دانش افزایی مخاطبان مجله ندارد، چاپ می‌شود؟ امیدوارم مدیریت گرامی مجله بر این امر خویش دلیل خردمندانه‌ای داشته باشند که این امر را برای مخاطبانش توجیه کنند.

از آنجا که احتمال می‌رود خوانندگان این مقاله، از پرسش‌های ناقد از نویسنده اطلاعی نداشته باشند، اشاره‌ای اجمالی به برخی از آن پرسش‌ها می‌شود. سپس یک مطلب اساسی در ارتباط با موضوع مقاله، با توجه به پرسش‌ها توضیح داده می‌شود.

## خلاصه برخی پرسش‌ها

۱. دانش فطری یعنی چه؟ ۲. جدایی علم و معلوم، از نظر مفهوم یا مصادق چیست؟ ۳. معلوم بالذات و معلوم بالعرض چیست؟ ۴. جدایی آنها حقیقی است یا اعتباری؟ ۵. چه راهی برای بستن کلی راه نظریه رقیب وجود دارد؟ ۶. آیا با ادعای فطری بودن مطلب می‌توان نظریه رقیب را مخلوش دانست؟ ۷. مبانی هستی شناسی و معرفت شناسی تغایر علم و معلوم چیست؟ ۸. چه ملازمۀ عقلی و حقیقی بین تعلق علم به معلوم بالعرض با وجود خارجی آن وجود دارد؟ ۹. علم فعلی و انفعالی چیست؟ ۱۰. علم امکانی یا علم وجوبی چیست؟ ۱۱. علم بدون ذات‌الاضافه بودن چیست؟ ۱۲. منظور از سبقت زمانی چیست؟ ۱۳. منظور از پدیده‌ها چیست؟ مجرد یا مادی یا اعم از آن؟ ۱۴. مبانی تعلق علم به معلوم چیست؟ ۱۵. معدوم مطلق و مضاف چیست؟ ۱۶. آیا علم به ممتنعات هم تعلق می‌گیرد؟ ۱۷. آیا علم الاهی می‌شود نامحدود و معلوم آن صفر باشد؟ ۱۸. نویسنده حقیقت علم را از چه سندی و بر اساس چه مبنای هستی شناختی استوار می‌داند؟ ۱۹. حقیقت علم، وجودی است یا ماهوی؟ ۲۰. بر فرض ماهوی بودن، از کدام مقولات ماهوی؟ ۲۱. تنظیر حقیقت علم به نور، بدون تبیین حقیقت نور می‌تواند بیان‌گر حقیقت علم باشد؟

این ۲۱ سؤال از صد و اندی پرسش است که ناقد از نویسنده برای به چالش کشاندن مقاله‌اش پرسیده است. به نظر می‌رسد ناقد محترم توجه ندارد که این مقاله، در مجله‌ای چاپ گردیده است که خوانندگان آن قطعاً با این اصطلاحات و الفاظ، اگر آشنایی کامل هم نداشته باشند، دست کم به اندازه‌ای که در فهم مقاله لازم باشد آشنا هستند و نیازی به پرسش برایشان دیده نمی‌شود. طبعاً اگر چنین مشکلی برایشان وجود می‌داشت، حداقل تعدادی از آنان به مانند ناقد محترم، اقدام

به پرسش از نویسنده می‌کردن.

برای پاسخ به چنین مقاله‌ای، می‌توان همین گونه پرسش‌ها را که ناقد از نویسنده در تبیین اصطلاحات فلسفی و عرفانی پاسخ آن را خواسته است، از خود ایشان خواست. در این صورت، روشن می‌شود که نویسنده با توجه به نظری که در سطح فهم مخاطبان دارد، باید هزاران صفحه از کتب فلسفی در این مجله بیاورد تا خوانندگان محترم به اندکی از اختلافات فراوانی که میان آنان در تعریف و تبیین آنها وجود دارد، دست یابند. اما بنده در این گفتار می‌خواهم خوانندگان گرامی اجمالاً به یک امر روشن در این زمینه‌ها پی ببرند: علم الاهی، علم و آگاهی بشر نسبت به خدای تعالی، حقیقت علم و دانش در نزد فلاسفه و عرفا و مشکل اساسی که پیش روی مباحثت آنان است. اینکه به چند مطلب در این باره به اجمال اشاره می‌کنم و تفصیل آن را به منابعی ارجاع می‌دهم که در مقاله پیشین ذکر کرده‌ام.

## ۱. تقسیم علم به حصولی و حضوری

مرحوم استاد مطهری می‌فرماید:

علم انسان به خودش حضوری است و علم حضوری قابل فراموشی نیست و علم حصولی قابل فراموشی است. یعنی انسان اصلاً جوهر ذاتش علم است، و خودش همان علم خود به خود است.<sup>۱</sup>

استاد محمد تقی مصباح یزدی می‌گوید:

نخستین تقسیمی را که برای علم می‌توان در نظر گرفت، این است که علم، یا بدون واسطه به ذات معلوم تعلق می‌گیرد یا با وساطت صورت یا مفهوم ذهنی. نوع اول را «علم حضوری» و نوع دوم را «علم حصولی» می‌نامند.....

۱. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۵۱.

انحصار علم به این دو قسم، عقلی است یعنی تقسیم دائر بین نفی و اثبات است.<sup>۱</sup>

استاد فیاضی می‌گوید:

علم حضوری عبارت است از علم به اشیاء بدون واسطه‌گری صورت ذهنی، و علم حصولی عبارت است از علم به اشیاء، از طریق و یا واسطه‌گری صورت ذهنی.<sup>۲</sup>

ایشان در جای دیگر می‌گوید:

تقسیم علم به حصولی و حضوری تقسیمی عقلی است؛ یعنی تمامی شناخت‌های انسان، یا زیر مجموعه علم حصولی‌اند و یا زیر مجموعه علم حضوری، و قسم سومی در کار نیست....

تقسیم علم به حصولی و حضوری ویژه فیلسوفان اسلامی است و در فلسفه غرب چنین تقسیمی وجود ندارد، و تنها در پاره‌ای از نوشته‌ها یا گفته‌ها سخنانی هست که قابل تطبیق بر علم حضوری می‌باشد.<sup>۳</sup>

استاد جوادی آملی نیز درباره تقسیم علم به حصولی و حضوری می‌نویسد: علم حصولی به عنوان قسمی در عرض علم حضوری قرار نداشته، بلکه در طول آن و متفرع بر آن است، زیرا حقیقت علم، چیزی جز حضور نیست.<sup>۴</sup> با این بیان روشن است که تقسیم علم به حصولی و حضوری یک تقسیم معمولی و متعارف نیست و اصولاً این تقسیم درست نیست، زیرا علم تنها وقتی علم است که حضوری باشد.

در سطور بعدی مجلدآ در این باره بحث خواهد شد.

۱. دروس فلسفه، ص ۲۵.

۲. درآمدی بر معرفت‌شناسی، ص ۵۵.

۳. درآمدی بر معرفت‌شناسی، ص ۷۹.

۴. تحریر تمہید القواعد، ص ۱.

## ۲. علم حصولی و آمیختگی آن با جهل

در کتاب ممدّ الهمم می‌خوانیم:

فكذلك علم الأذواق لا عن فكيرٍ و هو العلم الصحيح، و ما عداه فحدس و تخمين  
ليس بعلمٍ أصلًا.

علم أذواق هم این چنین است که از فکر نیست و آن علم صحیح است، که  
جز آن حدس و تخمين است که اصلاً علم نیست.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه طباطبایی می‌نویسد:

إن المعرفة المتعلقة بشيء إنما هي إدراكه، فما وقع في ظرف الإدراك فهو الذي تتعلق به المعرفة حقيقةً لا غيره. فلو فرضنا أنها عرفنا شيئاً من الأشياء بشيء آخر هو واسطة في معرفته، فالذي تعلق به إدراكنا هو الوسط دون الظرف الذي هو ذو وسط. فلو كانت المعرفة بالوسط مع ذلك معرفة بذوي الوسط، كان لازمه أن يكون ذلك الوسط بوجه هو ذا الوسط حتى تكون المعرفة بأحدهما هي بعينها معرفةً بالأخر، فهو هو بوجه و ليس هو بوجه، فيكون الواسطة رابطة بين الشيئين. فزيد الخارجي الذي تتصوره في ذهتنا هو زيد بعينه ولو كان غيره لم نكن تصورنا بل تصورنا غيره، و عاد عند ذلك علومنا جهالات.<sup>۲</sup>

معرفت هر چیزی همان ادراک آن است. آنچه در ادراک می‌آید، در حقیقت مدرک است نه چیز دیگر. پس اگر فرض کنیم ما چیزی از اشیا را به واسطه چیزی دیگر می‌شناسیم، در این صورت آنچه حقیقتاً مورد معرفت و ادراک قرار گرفته همان واسطه است نه صاحب واسطه. اما اگر معرفت و ادراک واسطه، ادراک صاحب واسطه باشد، معنای این جمله آن است که همین واسطه در جهتی خود همان صاحب واسطه است. در این صورت است که ادراک یکی از آنها عیناً ادراک دیگری می‌شود.

پس واسطه از جهتی همان صاحب واسطه است واز جهتی دیگر غیر از آن

۱. ممدّ الهمم، ص ۴۴۴.

۲. تفسیر المیزان، ص ۲۶۵ - ۲۶۶

است. در این صورت، واسطه رابط بین دو شیء خواهد بود. پس تصوّری که ما از زید خارجی داریم، عیناً خود همان زید است و اگر غیر او باشد، در این صورت ما زید خارجی را تصوّر نکردیم، بلکه غیر او را تصوّر کردیم. اگر چنین باشد، تمام آگاهی‌های ما ناآگاهی خواهد بود.

مرحوم علامه طباطبایی در این بیان خویش توضیح می‌دهد که ما وقتی چیزی را در ذهن خود می‌آوریم، در حقیقت آنچه از او در ذهن ما می‌آید، از یک جهت عین اوست و از جهت دیگر غیر اوست. ایشان توضیح نمی‌دهد که این دو جهت کدام‌اند. اما روشن است وجود صورت ذهنی زیل خارجی، غیر از وجود عینی اوست. به تعبیر دیگر، وجود ذهنی زید غیر از وجود عینی زید است و به عبارت کلی، وجود ذهنی و مفهومی هر چیزی غیر از وجود عینی و حقیقی آن است. پس با این بیان مرحوم علامه طباطبایی، ما به این نتیجه می‌رسیم که علم حصولی که معرفت به واسطه صورت است، معرفت کامل از صاحب صورت را به انسان نمی‌دهد، بلکه از جهتی معرفت و از جهتی دیگر جهل است. یعنی نسبت به خود شیء، یعنی ماهیّت شیء معرفت و نسبت به حقیقت وجود آن جهل است.

چگونه می‌توان به معرفت نسبت به وجود عینی اشیا دست یافت؟ و آیا معرفت وجود عینی اشیاء با علم حصولی امکان پذیر است یا نه؟ در این زمینه، بعداً بحث خواهیم کرد. مرحوم علامه طباطبایی این مطلب را به این صورت بیان می‌کند:

إنَّ لِنَا عِلْمًا بِالْأَشْيَاءِ الْخَارِجَةِ عَنَا فِي الْجُمْلَةِ - بِمَعْنَى أَنَّهَا تَحْضُرُ عِنْدَنَا بِمَا هِيَتْهَا بَعْنَيهَا - لَا بِوْجُودَتِهَا الْخَارِجَيَّةِ الَّتِي تَتَرَبَّعُ عَلَيْهَا آثَارُهَا الْخَارِجَيَّةُ فَهَذَا قَسْمٌ مِّنَ الْعِلْمِ وَ

ما به اشیاء خارج از خودمان *في الجمله علم داریم*; به این معنا که ماهیات

آن اشیاء عیناً در نزد ما حاضر هستند نه به وجود خارجی‌شان که بر آن وجود خارجی‌شان آثار خارجی مترتب می‌شود. این قسم از علم، علم حصولی نام دارد.

استاد جوادی آملی با توجه به همین نکته می‌فرماید:

دانش مفهومی که عبارت از علم حصولی است، در اصل وجود نیز متفرق بر حضور است، زیرا بعد از ارتباط مجددی که از طریق حواس با خارج پیدا می‌کند، از آنچه سابق بر آن حضور ادراک کرده بوده است، به مفهوم یاد می‌کند لذا اگر آدمی بعد از ادراک حضوری، ارتباط خود را هم چنان با مبادی عالیه حفظ نماید، در علم حضوری خود باقی می‌ماند.

این بیان نشان دهنده آن است که علم حصولی به عنوان قسمی در عرض علم حضوری قرار نداشته، بلکه در طول آن و متفرق بر آن است، زیرا حقیقت علم چیزی جز حضور نیست.<sup>۱</sup>

ایشان تصريح می‌کند که «حقیقت علم چیزی جز حضور نیست». بنابراین علم حصولی که علم به چیزی غیر حاضر در نزد نفس است، در حقیقت علم نخواهد بود. ولی ایشان در ادامه بیان می‌کند که علم حصولی در حقیقت به علم حضوری باز می‌گردد. اساساً انسان یک نوع علم دارد و بس، و آن علم حضوری است.

مرحوم شیخ بهایی از برخی بزرگان در این باره مطلبی می‌آورد، و تأیید می‌کند: اما العلم فالمراد منه قریب مما يراد من الفقه، لا المعانی المصطلحة المستحدثة، كحصول الصورة أو الصورة الحاصلة عند العقل، أو ملكرة يقتدر بها على إدراكات جزئية و ما أشبه ذلك، فإن العلماء ورثة الأنبياء<sup>۲</sup>، وليس شيء من هذه المعاني ميراث الأنبياء؛ وقد قال الله تعالى: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعَلَمَاءُ».<sup>۳</sup> فقد جعل

۱. تحریر تمہید القواعد، ص ۲۴۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۲.

۳. سوره فاطر، آیه ۲۸.

العلم موجاً للخشية و الخوف لتعليق الحكم على الوصف، فجميع ما ارتسم في ذهنك من التصورات و التصديقات التي لا توجب لك الخشية و الخوف، و إن كانت في كمال الدقة و الغموض، فليست من العلم في شيء بمقتضى الآية الكريمة، بل هي جهل ممحض، بل الجهل خير منها. انتهاء كلامه. و لعمري إنه كلام رشيق أنيق يليق أن يكتب بالنور على صفحات خود الحور.<sup>۱</sup>

مفهوم از علم، معنایی است نزدیک به آنچه در معنای فقه گفته شد، نه معنای اصطلاحی که بعداً به وجود آمده است، مانند حصول صورت یا صورت حاصل در نزد عقل، یا ملکه‌ای که به واسطه آن انسان به ادراکات جزئی توانا می‌شود، و معناهای دیگری شبیه اینها.

زیرا عالمان وارثان پیامبران‌اند، در حالی که هیچکدام از این معناها که ذکر شد میراث پیامبران نیست. و خدای تعالی فرموده است: «از میان بندگان خدا، تنها عالمان از خدا می‌ترسند». در این آیه علم را موجب خوف قرار داده، زیرا حکم را به وصف تعلیق کرده است. پس همه آنچه در ذهن تو رسم می‌شود - اعم از تصوّرات و تصدیقات - اگر موجب خوف برای تو نشود، اگر چه در کمال دقت و سختی باشد، به مقتضای آیه کریمه، به آن علم گفته نمی‌شود، بلکه آن جهل ممحض است، بلکه جهل از آن بهتر است. انتهاء کلام آن بزرگوار.

سوگند به جانم که این کلام زیبا و منظم است و شایسته است که با نور بر رخ حوریان نقش زده شود.

مرحوم شیخ بهایی هم می‌پذیرد که «صورت حاصل از شیء نزد عقل» از نظر معارف و حیانی علم نیست، بلکه شایسته است که اسم آن را «جهل ممحض» گذاشت.

مرحوم استاد مطهری می‌نویسد:

اینها که می‌گویند وجود در غایت خفاء است، یعنی اگر ما بخواهیم وجود را از راه تصوّر و از راه علم حصولی و از راه فکر درک کنیم، غیر ممکن است ... کنه وجود در غایت خفا است، یعنی هر چه را شما بخواهید به صورت تصوّر درک کنید، این خود او نیست، حقیقت او نیست.

هر چه را که شما به عنوان تصوّر و از راه تصوّر در ذهن دارید، از تیپ ماهیّت است.<sup>۱</sup>

بر اساس این سخن مرحوم استاد مطهری نیز روشن است که علم حصولی در حوزهٔ وجود، هرگز مفید نیست و حقیقت وجود را به هیچ وجه نمی‌توان با علم حصولی درک کرد. بلکه همانطور که استاد جوادی آملی فرمود، حقیقت هیچ چیزی را نمی‌توان با علم حصولی درک کرد.

استاد مصباح یزدی در این باره می‌نویسد:

تصوّرات و مفاهیم ذهنی - هر قدر وسیع و روشن باشند - نمی‌توانند حقایق عینی را به ما نشان دهند.....

فلسفه برای حقایق هستی، از خدا تا ماده، تنها می‌تواند مفاهیمی را به ما بدهد ولی شناختن و یافتن حقایق عینی با اینگونه مفاهیم تفاوت بسیاری دارد.<sup>۲</sup>

از این بیان استاد مصباح نیز استفاده می‌شود آنچه به علم حصولی درک می‌شود، حقیقت اشیا نیست، بلکه صورت و مفهومی از آنها است که با درک حقیقی آنها خیلی تفاوت دارد، بلکه - همانطور که استاد جوادی آملی فرمود - صورت بدون توجه به علم حضوری، اصلاً نمی‌تواند علم باشد، و علم در حقیقت جز علم حضوری نیست.

۱. مجموعه آثار، ج ۹، ص ۳۸.

۲. خودشناسی برای خودسازی، ص ۲۳ - ۳۲.

## استاد مصباح در جای دیگر می‌نویسد:

اگر انسان علم شهودی نداشته باشد، تنها حقیقتی کلی را می‌تواند بفهمد، مثلاً این که یک کسی هست که کار خاصی را انجام داده است. اگر شما سازنده یک ساختمان را ندیده باشید، تنها می‌توانید بفهمید که سازنده‌ای، این مصنوع را ساخته است... شخص او را درک نمی‌کنید. استدلال عقلی می‌تواند به ما بگوید که جهان آفریننده توانایی دارد. اما اینها یک مفاهیم کلی است. کسی هست که آفریننده و توانا و دانا و حکیم است، اما چه کسی است؟ این را دیگر استدلال عقلی به ما نمی‌گوید. اگر رابطه درونی و قلبی بین ما و خدا نبود، خود خدا را نمی‌شناختیم ... شناخت شخص خالق وقتی میسر است که یک نحو شهودی نسبت به او حاصل شده باشد، و آلا یک معرفت کلی خواهد بود.<sup>۱</sup>

از نظر استاد مصباح نیز علم حصولی و مفهومی - با وجود اینکه علم نامیده می‌شود - اما انسان را به معرفت خود<sup>۲</sup> شیء نمی‌رساند.

علم حصولی، در برخی از موارد بر پایه کاملاً حضوری استواری است، مانند علم به امور و حالات وجودی پس از تغییر و تبدیل آنها، مثل علم به ترس نسبت به شخصی که قبلاً می‌ترسیده است، ولی اکنون ترسی در دل خود احساس نمی‌کند. در اینجا قطعاً علم به ترس در حال ترس، به علم حضوری اصطلاحی درک می‌شود، اما بعد از مرتفع شدن ترس علم به آن حصولی می‌شود. حال اگر کسی در طول عمرش حال ترس پیدا نکرده باشد، قطعاً به علم حصولی نمی‌تواند ترس را درک کند و هر چه این حالت برای او توصیف شود، باز هم به حقیقت ترس آگاهی نمی‌یابد.

۱. معارف قرآن، ص ۴۰ - ۴۱

جالب آنجاست که مرحوم صدرالدین شیرازی این امر را در امور وجدانی، حتی به احساس شیرینی نیز تعمیم داده و می‌نویسد: و أَمَّا التَّعْلِيمُ الرَّبَانِيُّ مِنْ غَيْرِ وَاسْطَةٍ، فَقَدْ يَحْصُلُ مِنْهُ وَرَاءَ هَذِهِ الْعِلُومِ، عِلُومُ أَخْرَوَيْهِ... وَ هِيَ عِلُومٌ كَشْفِيَّةٌ لَا يَكَادُ النَّظَرُ يَصِلُ إِلَيْهَا إِلَّا بِذُوقٍ وَ وِجْدَانٍ، كَالْعِلْمُ بِكَيْفِيَّةِ حَلَاوَةِ السُّكَّرِ، لَا يَحْصُلُ بِالْوَضْفَفِ، فَمِنْ ذَاقَهُ عَرْفَهُ.<sup>۱</sup>

۱۹۳

علمی و یاد دادن ربانی که بدون واسطه است، از آن دانش‌های اخروی حاصل می‌شود که دانشی و رای دانش‌های متعارف دنیوی است... و آن دانش‌های کشف شدنی است که فکر و نظر، جز با ذوق و وجدان به آن راه ندارد. مانند علم به کیفیت شیرینی شکر که با وصف حاصل نمی‌شود، بلکه تنها کسی که آن را بچشد می‌شناسد.

با این بیان ایشان روشن است که حتی در مورد اموری که به حواس ظاهری هم درک می‌شوند، اگر کسی از احساس چیزی محروم باشد، نمی‌توان به علم نظری و وصفی، او را به حقیقت آن امر، از جهت آن حسن آگاه ساخت. حکیم سبزواری می‌نویسد:

جَهْلٌ بِهِ اَمْرٍ نَّاْشِي اَزْ غَلْبَةِ مَغَايِرَتِ وَ مَا بِهِ الْاِمْتِيازُ اَسْتَ. بَعْدَ اَزْ رَفْعِ اَوْصَافِ وَ مَرَاتِبِ وَ خَصْوَصِيَّاتِ وَ غَلْبَةِ حَكْمٍ جَهْتِ وَحدَتِ وَ زَوْالِ اَحْكَامِ تَمايزِ وَ غَيْرَيْتِ، عَلَمٌ حَاصِلٌ شُودٌ. هُرَّ چَهْتِ وَحدَتِ تَمامَتِرِ باشَد، عَلَمٌ صَافِيٌّ تَرُ وَ اَزْ شَوَّابِيْنَ جَهْلٌ دُورَتِرِ خَواهدِ بُود.

اگر جهت جهل بکلی رفع نشود، شیء از جهتی معلوم و از جهتی یا جهاتی مجھول خواهد بود.<sup>۲</sup>

بنابر این جای هیچگونه شک و تردید در این امر باقی نمی‌ماند که علم حصولی تنها علم به ماهیات است، و ماهیات جهت تغایر و تمایز بین اشیاء‌اند.

۱. مفاتیح الغیب، ص ۲۳۷.

۲. رسائل حکیم سبزواری، ص ۱۵۴.

پس با این بیان روشن می‌شود که علم حصولی، امر دیگری جز جهل نیست.

### ۳. رابطه علم و معلوم

از مطالب پیش گفته روشن گردید که علم حقيقی در نگاه فیلسوفان و عارفان، منحصر در علم حضوری است و علم حصولی را نمی‌توان علم به معنای تام کلمه دانست. صدرالدین شیرازی در این باره می‌نویسد:

فالعلم الحضوري هو أتم صنفي العلم، بل العلم في الحقيقة ليس إلا هو.<sup>۱</sup>

علم حضوري کاملترین دو قسم علم است، بلکه در حقیقت علمی غیر از آن وجود ندارد.

به عقیده صدرالدین شیرازی علم در حقیقت یک رابطه و علاقه وجودی است که میان عالم و معلوم برقرار است. این رابطه وجودی در علم حصولی میان عالم و معلوم برقرار می‌شود و این رابطه وجودی تنها بین عالم و صورت ذهنی معلوم وجود دارد. به همین جهت معلوم در علم حصولی، در حقیقت همان صورت است نه شیء خارجی. ایشان این مطلب را پیش از عبارتی که در بالا نقل شده بیان می‌کند:

بل لابد مع ذلك [أى الصورة الذهنية] في تحقق العاليمية والمعلومية بين شيئاً من علاقة ذاتية بينهما بحسب الوجود.

فیكون کل شیئین یتحقق بینهما علاقه ذاتیة و ارتباط وجودی، یکون أحدھما عالما بالآخر إلأى لمانع، لأنّ تلك العلاقة مستلزم لحصول أحدھما للأخر و انکشافه لدیه و امتیازه عنده.

و هي قد يقع بين نفس ذات المعلوم بحسب وجودها العيني و ذات العالم، كما في العلم الحضوري بأقسامه.

و قد يكون بين صورة الشيء و ذات العالم، كما في العلم الحصولي المتحقق بحصول صورة الشيء في نفس ذات العالم أو في بعض قواه، حصولاً ذهنياً.

۱. المبدء والمعاد، ص ۸۳

و المدرک بالحقيقة هاها هو نفس الصورة الحاضرة لا ما خرج عن التصور، و إن قيل للخارج إنه معلوم فذلك بقصد ثان... إذ العلاقة الوجودية المستلزمة للعلم في الحقيقة إنما هي بين العالم و الصورة لا غير، بخلاف المعلوم بالعلم الحضوري بحسب وجوده العيني.<sup>۱</sup>

بلكه با وجود [صورت ذهنی] در تحقق عالمیت و معلومیت بين دو شیء، باید يك علاقه ذاتی میان آن دو از جهت وجود، باشد.

وقتی میان دو شیء علاقه ذاتی و ارتباط وجودی پدید آمد، يکی از آنها به دیگری عالم خواهد بود، مگر اینکه مانع پیش آمده باشد. زیرا وجود این علاقه موجب می شود که يکی از آنها برای دیگری حاصل آمده و نزد آن منکشف شده و ممتاز گردد. علاقه مورد نظر ممکن است بين خود معلوم با وجود عینی آن و ذات عالم موجود گردد، مانند همه علاقه هایی که در تمام اقسام علم حضوري موجود می شود. و ممکن است آن علاقه ذاتی بيان صورت چیزی با ذات عالم باشد، مانند آنچه در علم حضوري پدید می آید که این علم با تحقق صورت شیء در خود ذات عالم یا در بعضی از قوای نفسانی او به صورت ذهنی حاصل می شود. در این صورت آنچه مورد ادراک حقیقی قرار می گیرد، همان صورتی است که در نفس انسان حاضر است، نه وجود عینی آن شیء که خارج از نفس است. اگرچه به آن شیء خارجی نیز معلوم گفته می شود، اما معلومیت آن به قصد دیگر است... زیرا علاقه وجودی که در حقیقت موجب علم است، فقط میان عالم و صورت است نه غیر آن، به خلاف آنچه به علم حضوري معلوم می شود که معلوم در آن، به وجود عینی اش معلوم است.

این رابطه وجودی که صدرالدین شیرازی میان عالم و معلوم ذکر می کند، در تحلیل نهایی به اتحاد وجودی میان عالم و معلوم - و به تعبیر دیگر: اتحاد عالم و

معلوم و علم - تبدیل می‌شود.

استاد فیاضی می‌نویسد:

یکی از تفاوت‌هایی که میان علم حضوری و حصولی قائل شده‌اند، این است که در علم حضوری وجود علمی و وجود عینی (خارجی) یکی است، ولی در علم حضوری، وجود علمی همان وجود ذهنی است (صورت ذهنی)، و وجود عینی آن چیزی است که صورت ذهنی نشانش می‌دهد.<sup>۱</sup>

در ادامه می‌گوید:

خلاصه آنکه تفاوت دوم علم حضوری و علم حضوری آن است که در علم حضوری وجود عینی و وجود علمی دو چیز است و به اصطلاح، علم و معلوم ما، عین یکدیگرند. ولی در علم حضوری، وجود عینی متفاوت از وجود علمی است و این دو وجود یکی نیست.<sup>۲</sup>

پس در علم حضوری معلوم در حقیقت همان علم است و وجود علمی عین وجود عینی معلوم است و معلوم، دو نحوه از وجود ندارد. با این بیان نمی‌توان گفت علم رابطه وجودی میان عالم و معلوم است، بلکه بر این اساس، علم همان معلوم و معلوم هم در حقیقت همان عالم است.

مرحوم علامه طباطبائی می‌نویسد:

علم الشیء بالشیء هو حصول المعلوم أي الصورة العلمية للعالم ... و حصول الشیء وجوده و وجوده نفسه، فالعلم هو عین المعلوم بالذات و لازم حصول المعلوم للعالم و حضوره عنده اتحاد العالم به، سواء كان معلوماً حضوريّاً أو حصولياً.<sup>۳</sup>

علم چیزی به چیزی همان حصول معلوم یعنی صورت علمی برای عالم است... و حصول شیء عبارت است از وجود آن، و وجود هر چیزی هم

۱. درآمدی بر معرفت شناسی، ص ۹۴.

۲. درآمدی بر معرفت شناسی، ص ۹۴.

۳. نهایة الحكمة، ص ۲۴۰.

خود آن است، پس علم عین معلوم بالذات است و لازمه حصول معلوم برای عالم و حضورش نزد آن، یکی شدن عالم با معلوم است. در این جهت تفاوتی میان علم حصولی و حضوری نیست.

پس روشن شد حقیقت علم به چیزی، اتحاد عالم با آن است و علم هم جز این اتحاد وجودی میان عالم و معلوم، امر دیگری نیست.

#### ۴. آسیب‌های علم متعدد با معلوم

علم با توجه به تعریفی که از آن شد، از جهات مختلف مشکلاتی دارد. از جمله اینکه در این صورت، انسان فاعل مختار، در گزینش گزینه‌ها دچار محدودیت می‌شود، چون او با این بیان تنها به امری آگهی دارد که از نظر وجودی با آنها اتحاد پیدا کرده است و هیچ چیزی از او سر نمی‌زند مگر اینکه در نفس خویش با آن هست. مشکل دیگر این که او نسبت به امور معدوم دیگر آگاهی ندارد، پس اصلاً توجهی از سوی او به آنها صورت نمی‌گیرد. بر این اساس چنین انسان عالمی حکم به تناقض را نیز نمی‌تواند داشته باشد.

مشکل دیگر آن است که عالم در این صورت، نسبت به امری خارج از نفس خویش علم و آگاهی ندارد تا اقدام به سوی آن کند و برای ایجاد آن یا رهایی از آن کاری را انجام دهد. او فقط نفس خویش را می‌تواند بیابد و فقط آنچه در نفس او وجود دارد، معلوم اوست.

#### ۵. حضوری بودن علم خدا و معرفت انسان به خدا

استاد جوادی آملی می‌نویسد:

علم حصولی که محور اصلی آن مفهوم و ماهیت است، در حریم واجب اصلاً راه ندارد. یعنی نه واجب با علم حصولی به چیزی علم دارد و نه با علم حصولی معلوم موجود می‌شود.

اما آن که علم واجب به اشیا حصولی نیست، برای آنکه منشأ آن، احساس، آنگاه تخیل و توهّم، سپس تعقل به معنای جامع می‌باشد و احتمال خطأ و صواب در آن راه دارد، چون آنچه نزد عالم است صورت یا معنای حاکی است و آنچه در متن واقع موجود است معلوم بالعرض خواهد بود. لذا گاهی با یکدیگر منطبق‌اند و گاهی غیر منطبق. و موجود مجرّدی که از احساس، تخیل، توهّم و مانند آن مصون است، از علم حصولی محفوظ خواهد بود، زیرا چنین علم ناقصی در خود موجود کامل نمی‌باشد، لذا مبادی عالیه هستی از آن مصون‌اند چه رسد به خداوند سبحان که از هر نقصی نیز منزه است.

اما آنکه واجب سبحانه با علم حصولی معلوم نمی‌شود، برای آن است که صورت ذهنی در علم حصولی مثل و شیوه ممحّگی خود، موجود خارجی، می‌باشد و خداوند، مبرّای از شبیه و مانند می‌باشد. لذا به علم حصولی معلوم نخواهد شد.

گذشته از آن که حقیقت واجب، عین واقعیّت خارجی است و همانطور که مبسوطًا بیان شد، چیزی که خارج بودن، عین ذات اوست، هرگز معلوم ذهنی نمی‌شود.... [پس] حقیقت وجود جز به علم حضوری، معلوم نمی‌شود و هرگز از راه علم حصولی شناخته نمی‌شود.<sup>۱</sup>

تا اینجا روشن گردید که نه خدای تعالی را می‌توان با علم حصولی شناخت و نه خدای تعالی چیزی را به علم حصولی می‌شناسد. بنابراین تقسیم علم به حصولی و حضوری یک تقسیم عقلی است، پس هیچ راهی جز علم حضوری برای این امر نمی‌ماند. پس شناخت خدا به همه اشیا، به علم حضوری است که وجود آن اشیا در حقیقت متّحد با وجود عالم و علم است. علم انسان به خدای

۱. رحیق مختوم، شرح حکمت متعالیه، ص ۲۳۱.

تعالی نیز به علم حضوری است که در این صورت، وجود خدای تعالی با وجود انسان باید اتحاد داشته باشد تا انسان بتواند به خدای تعالی عالم گردد.

ایشان شناخت انسان را به خدای تعالی حضوری می‌داند، اما تصریح می‌کند که: واجب تعالی با علم حصولی شناخته نمی‌شود و احاطه به کنه آن با علم شهودی، مقدور احدی نمی‌باشد، و از جهت علم شهودی هم مجهول نزد هیچ کس نمی‌باشد.<sup>۱</sup>

از این مطلب استفاده می‌شود که نویسنده این سخن، با توجه به علم حضوری این مطلب را بیان نمی‌کند، زیرا انسان با علم حضوری تنها در اندازه یافت وجدانی خویش می‌تواند سخن بگوید و سخن فراتر از آن نباید به علم حضوری باشد. پس اینکه می‌گوید: «احاطه به کنه آن با علم شهودی، مقدور احدی نمی‌باشد»، از معرفتی دیگر سرچشمہ گرفته است که نه علم حصولی است و نه حضوری. آن نحو معرفت و آگاهی، همان است که در آثار مرحوم میرزا اصفهانی، از آن به معرفت فطری یاد می‌شود. چگونه ممکن است علم انسان به خدای تعالی حضوری باشد، اما با وجود آن بگوید که به علم حضوری، به ذات و کنه واجب تعالی راه نمی‌توان یافت.

**۶. شناخت وجود عینی هیچ موجودی جز با علم حضوری مقدور نیست.**  
همانطور که پیش از این گفتیم، با علم حصولی تنها می‌توان بر ماهیات اشیاء آگاهی یافت. نیز دانستیم که صورت ذهنی و مفهومی اشیا، هیچگاه و به هیچ نحو نمی‌تواند از وجود عینی اشیا برای انسان حکایت کند. در نتیجه برای شناخت وجود عینی و موجودات خارج از نفس انسان، راهی جز علم حضوری نیست. این به آن معناست که علم حضوری هم تنها وجود خود انسان را برای او قابل

۱. رحیق مختار، شرح حکمت متعالیه، ص ۲۳۲.

شناخت می‌کند. با این بیان معلوم می‌شود که هیچ راهی از این طریق برای شناخت حقیقت اشیای خارجی و وجود عینی اشیا برای انسان وجود ندارد، اما مرحوم استاد مطهری در این زمینه بیانی دارد که می‌کوشد به کمک آن، راهی برای این مشکل بیابد. او می‌نویسد:

از این جهت است که در حدی که انسان به خود علم حضوری دارد، آن همان عین حقیقت وجود خودش است؛ هیچ مفهومی، ماهیتی، تصوّری در آنجا وجود ندارد. و هر چه که انسان در دایره وجود خودش به آن علم دارد، از همین قبیل است. درد را اگر انسان حضوراً درک می‌کند، این همان وجود عینی درد است نه تصوّر درد. لذت را اگر درک می‌کند به همین نحو است. از همین جاست که فلسفه و عرفان در فلسفه صدرالمتألهین به هم نزدیک می‌شود که اگر کسی آن حرف را قبول کرد که انسان می‌تواند از درون خودش به نحو علم حضوری به حقیقت هستی نزدیک بشود، تمام هستی را در علم حضوری درک می‌کند، یعنی حقیقت هستی را درک می‌کند...

یکی از حاضران، از استاد مطهری می‌پرسد:

یعنی می‌خواهید بفرمایید که بین آن علم حضوری نفس به خودش و حقایق خارجی ساختی است؟

استاد مطهری در پاسخ، این مطلب را با توجه به اصول عرفان تصدیق می‌کند و می‌گوید:

استاد: بله، ساختی است و این ساختی از طریق اتصال است؛ یعنی همین طور که از خودش جدا نیست، خودش به خودش و امور وابسته به خودش - مثل قوا و نیروها و تأثرات و تألمات - علم حضوری دارد؛ و اینها چون در متن واقعیت به یکدیگر وابسته‌اند، همان حقیقت وجود آنها را درک می‌کند. و اگر حرف عرفا را پیذیریم که از طریق درون خودش یک اتصال واقعی با



تمام عالم هستی دارد (که قطعاً همین جور است) می‌توانیم بگوییم که انسان می‌تواند حقیقت همه اشیاء را درک کند. آنها می‌گویند این «خود» و این «من»‌ی که تو الان داری، در زیر این من، من‌های دیگری خفته است که آن من‌ها از این من جدا نیستند، متنهای تو باید با عمل خودت، به اصطلاح، از این شعور آگاهت بروی به درون شعور ناآگاهت. این «خود»‌ی که تو الان می‌بینی، «خود» فردی توست. این که الان می‌گویی «من»، این «خود» طفیلی است که درک می‌کنی. اگر خوب در خودت فرو بروی، به آن منی می‌رسی که آن «من» همه اشیاء است، یعنی منی است که بر همه اشیاء احاطه دارد. آن وقت است که تو «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» می‌گویی، اما نه اینکه این منی که الان تو می‌شناسی، همان الله باشد. مثلاً بایزید که می‌گوید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ»، نمی‌خواهد بگوید آن «أَنَا»‌ای که قبلًا من می‌گفتم «أَنَا» و تو هم حالاً آن را می‌گویی «أَنْتَ»، این الله است؛ قطعاً این حرف را نمی‌گوید. او می‌خواهد بگوید آن «أَنَا»‌ای که در آن وقت بود، دیگر حالاً رفت، آن انا دیگر الان در کار نیست؛ من رسیده‌ام به جایی که آن کسی که می‌گوید انا، همان است که به موسی گفت «إِنِّي أَنَا اللَّهُ»، چون می‌خواهد بگوید این «من» من دیگری در باطنش هست که اگر این «من» فانی شود از خودش، آن «من» تجلی می‌کند و ظاهر می‌شود. حالاً این دیگر مطلبی است که ما را از بحث خارج می‌کند.<sup>۱</sup>

استاد مطهری هم، با این توضیحی که در این مورد می‌دهند، در حقیقت می‌گویند برای اکثر خلق که راه عرفانی و ریاضت را طی نکرده‌اند، هیچ راهی برای شناخت وجود عینی و خارجی اشیای دیگر وجود ندارد. پس هر کس بخواهد به وجود عینی دست یابد، چاره‌ای ندارد جز اینکه ریاضت کشد و به مرتبه شناخت حقیقت نفس خویش برسد، آنگاه در آن زمان می‌تواند مدعی

شناخت حقیقت همه اشیا شود.

البته ایشان تصریح می‌کند که انسان در آن مرحله از معرفت، وجود سیعی و بسیط خویش را شناخته است که این وجود در حقیقت، اختصاص به خود او ندارد و اطلاق «من» به او در آن مقام، اطلاق خاص نیست، بلکه آن «من» در آن مقام، یک وجود مطلق و شامل همه موجودات است.

#### ۷. تقاضایی از ناقد محترم

از ناقد گرامی که لطف کرده مقاله این حقیر را مطالعه فرموده و پرسش‌های فراوانی در ارتباط با آن برای توجه دادن مخاطبان به عدم صحّت مطالب اینجانب مطرح کرده‌اند، تقاضاً دارم با توجه به مطالبی که در این مقاله مطرح گردید و روشن است که بزرگان فلسفه و شاگردان اندیشمند حکمت متعالیه در صدد حل مشکلات علمی و معارف دینی تشیع برآمده‌اند، ناقد گرامی نیز پا در جای پای آنان نهاده و مشکلی که حقیر در این مقاله در باب معرفت‌شناسی و در نتیجه معرفت حقایق طرح کردم، حل نموده و کمکی شایان به علم و دانش عقاید دینی برساند.

## مراجع

قرآن کریم

۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۲، تحریر تمہید القواعد، انتشارات الزهرا.
۲. ———، رحیق مختوم، مرکز نشر اسراء قم، ۱۳۷۶ ه.ش، ۱۴۱۸ هـ.
۳. حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۴. شیخ بهایی، محمد بن الحسین الحارثی العاملی، اربعین. موسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین قم.
۵. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، المباد و المعاد فی الحکمة المتعالیة، تحقیق محمد ذبیحی، جعفر شاه نظری، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱ ه. ش چاپ اول.
۶. ——— مجموعه رسائل فلسفی صادر المتألهین، تحقیق و تصحیح از حامد ناجی اصفهانی، انتشارات حکم، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۷. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۳ق.
۸. ——— نهایة الحکمة، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، قم، موسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵ ش.
۹. فیاضی، غلامرضا، درآمدی بر معرفت شناسی، تدوین و نگارش: مرتضی رضایی و احمد حسین شریفی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم، مکتبة الصدق، ۱۳۸۱ق.
۱۱. مصباح یزدی، استاد محمد تقی، دروس فلسفه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.
۱۲. مصباح یزدی، محمد تقی، خودشناسی برای خودسازی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۱۰. ۱۳. مصباح یزدی، محمد تقی، خودشناسی برای خودسازی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵ ش.